

## مقایسه دیدگاه جلال آل احمد و مصطفی لطفی منفلوطی در زمینه روشنفکری و غرب‌زدگی

تاریخ وصول: ۹۰/۸/۱

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۰/۱۶

رضا فرصتی جویباری\*

فاطمه رحیمی دون\*\*

### چکیده

در این مقاله به بررسی و تطبیق آثار مصطفی لطفی منفلوطی، شاعر و نویسنده مبارز و برجسته مصری با آثار جلال آل احمد، با تکیه بر نظریه پسا استعماری (روشنفکری و غرب‌زدگی) پرداخته شد؛ نیز به مقوله‌هایی مانند: دیدگاه‌های این دو نویسنده در مورد زن، هجوم غرب به زنان جامعه مصری و ایرانی، تحت شعاع قرار گرفتن حجاب و عفاف، تهاجم غرب به روستاهای این دو کشور و علت لامذهبی و دین‌گریزی جوانان مصری و ایرانی و بی‌قیدیشان نسبت به خانواده و وطن. همچنین نظر نویسنده درباره لزوم تصفیه دستاوردهای غربی، وجه اشتراک و افتراق آنها و در پایان نیز دیدگاه‌های برخی از روشنفکران و متفکران معاصر این دو نویسنده آورده شده است.

**کلیدواژه‌ها:** جلال آل احمد، مصطفی لطفی منفلوطی، غرب‌زدگی، روشنفکری.

\*. عضو هیئت علمی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قائمشهر، زبان و ادبیات فارسی، قائمشهر، ایران.

\*\* دانش‌آموخته ارشد، دانشگاه پیام نور، واحد بابل، زبان و ادبیات فارسی، بابل، ایران.  
r\_forsati20@yahoo.com

## مقدمه

شاید در میان جوامع شرقی، مطالعه هم‌زمانی و مقایسه تطبیقی آثار داستانی دو ملت ایران و مصر، به دلایلی چون موقعیت و سرگذشت تاریخی تقریباً یکسان (حاکمیت استبدادی و دخالت بیگانگان در نهادهای اجتماعی - سیاسی و تلاش برای تغییر بنیان‌های فکری و دینی به منظور بهره‌برداری اقتصادی)، ریشه داشتن عمیق باورهای سنتی و دینی در بین مردم و برخورداری گفتمان سنت‌مدار از پشتوانه مردمی، دارا بودن موقعیت استراتژیک و ژئوپولیتیک این دو کشور برای غربیان و امثال آن بیش از دیگر کشورها ضرورت داشته باشد. به خصوص این که به دلیل موقعیت علمی و دینی این دو کشور در دوره معاصر همواره در کانون توجهات غرب و شرق قرار داشته است و هرگونه تغییر و تحولی در این دو کشور می‌تواند زمینه‌ساز تحولات دیگر مناطق باشد.

یکی از دوره‌های تقریباً یکسان در تاریخ کشور ایران و مصر، دهه پایانی قرن نوزدهم و نیمه نخستین قرن بیستم است که تقریباً معادل با تحولات بنیادین فکری و از بزنگاه‌های تقابل تجدد و سنت در دو کشور به شمار می‌آید. گرچه به نظر می‌رسد، در این زمینه مصریان از ایرانیان پیشگام بودند و *مصطفی لطفی منفلوطی* (۱۲۵۵-۱۳۰۳ ش؛ ۱۸۷۶-۱۹۲۷ م) یکی از شاخص‌ترین داستان‌نویسان ضد استعمار در مصر به شمار می‌آید. در ایران نیز با چند دهه تاخیر، این جریان با پیشگامی *جلال آل احمد* (۱۳۴۸-۱۳۰۲ ش؛ ۱۹۲۳-۱۹۶۹ م) سر برآورد و روز به روز بر گستره آنان افزوده شد. این دو داستان‌نویس برجسته، هوشمندانه با ریشه‌یابی عوامل عقب‌ماندگی جامعه، استعمار را بزرگ‌ترین جوامع خود و عامل اصلی فقر اقتصادی، فکری و فرهنگی معرفی کردند. با این تفاوت که *آل احمد* در قلب گفتمان نوستالوژیک پس از کودتای ۲۸ مرداد در ایران و در مقابل گفتمان مارکسیستی روسیه محور و گفتمان پهلوی، با نگرش واقع‌بینانه به طرح آشکار گفتمان سوم با محوریت استعمارستیزی پرداخته است؛ اما *منفلوطی* با رویکردی مبتنی بر رمانتیسم اجتماعی، آمیختن واقعیت با تخیل و ایجاد نگرش

ایده‌آلیستی به طرح نابرابری‌های اجتماعی و ظلم و تعدی حکام مرعوب و دست‌نشانده استعمار روی آورده است. نوشته‌های او در ایجاد بیداری ملی در مصر، در نتیجه‌بازشناسی فرهنگ بومی و ستیزه با فرهنگ بومی و ستیزه با فرهنگ غربی، جایگاهی ویژه دارد. در بررسی درونمایه داستان‌های این دو نویسنده تأثیرگذار، ما به بررسی کتاب‌های منفلوطی، به خصوص «النظرات» (که مجموعه مقالات و رمان‌های کوتاه وی است) به بعضی از مسائل مخصوصاً مسأله غرب‌زدگی، که نمود بیشتری دارد، می‌پردازیم. همچنین به مسائل روشنفکری و غرب‌زدگی در آثار جلال آل احمد.

### ادبیات داستانی

ادبیات داستانی بسیار وسیع و گسترده است. تا جایی که می‌توان گفت: ادبیات داستانی در برگیرنده همه انواع داستانی منثور است. «ادبیات داستانی در معنای جامع آن به هر روایتی که ساختگی و ابداعی آن بر جنبه تاریخی و واقعیتش غلبه کند، اطلاق می‌شود... در حوزه ادبیات داستانی شامل قصه، رمانس، داستان کوتاه و آثار وابسته به آنهاست (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۵۶).

### ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی یک هنر زیبا است که به کمک آن می‌توان نزدیکی یا غرابت بین دو فرهنگ و دو کشور را درک کرد. ادبیات تطبیقی، یعنی بررسی همه جانبه متون و آثار دو فرهنگ بیگانه از هم. ادبیات تطبیقی «مطالعه و بررسی مقایسه‌ای آثاری است که برخاسته از زمینه‌های فرهنگی متفاوتند» (شورل، ۱۳۸۶: ۲۵).

### غرب‌زدگی از نظر منفلوطی و جلال آل احمد

«غرب» از نظر منفلوطی، انگلیس و فرانسه و استعمار همه جانبه آن بر ملت مصر است

و غرب‌زدگی، یعنی آن سردمداران دست‌نشانده و خیانتکار مصر که به پیروی از غرب و تقلید آداب و رسوم آنها، کوشش می‌کردند که مصر را تسلیم سربازان بیگانه کنند و نظام اقتصادی و حقوقی نیز به نفع اقلیت‌های خارجی است. نماد غرب‌زدگی از نظر منفلوطی، یعنی *اسماعیل پاشا*، حاکم وقت مصر: «*اسماعیل پاشا* که قصد داشت مصر را به صورت بخشی از اروپا درآورد و آن را با تمدن غرب هماهنگ و همگون سازد» (جرجی زیدان، ۱۹۸۳: ۳۲۷) و در نتیجه افکار و اعمال سردمداران بی‌کفایت و غرب‌زده مصر، اوضاع اجتماعی و فرهنگی کشور رو به وخامت نهاد، کشور در آشوب و نابسامانی و فساد و رشوه‌خواری فرو رفت، نظام بیگاری و برده‌داری در کشور حاکم شد و مصر در مظاهر غرب غرق شد؛ یعنی به معنای اصلی کلمه غرب‌زده شد.

*جلال آل احمد* تعابیر گوناگونی درباره غرب‌زدگی دارد؛ مثلاً: او غرب‌زدگی را به سن‌زدگی تشبیه می‌کند. همانطور که اگر آفت سن‌زدگی به گندم برسد آن را از داخل تهی می‌کند و فقط پوسته‌ای از گندم می‌ماند. غرب‌زدگی به نظر *آل احمد*، یعنی آن که یک ملت از فرهنگ، اصول، اعتقاد، دین و ایده‌لوژی تهی شود و فقط ظاهری از یک ملت باقی بماند؛ اما این ملت محتوا نداشته باشد، جای پا نداشته باشد و قابل اتکا نباشد. به اعتقاد او، غرب‌زدگی یعنی بیماری، یعنی معامله دو طرفه؛ اما به سود یک طرفه و زبان طرف؛ یعنی نظام ارباب و رعیتی، که غرب و ممالک آنها همیشه بر گردن و پشت ممالک ضعیف و در حال رشد سوار شده تا عصاره زندگی و جان‌شان را بمکد؛ غرب‌زدگی، یعنی شیوه مدرن استعمار و استثمار. «غرب‌زدگی یعنی عوارض رابطه خاص اقتصادی (لاجرم سیاسی) میان دو دسته ممالک که رابطه دو طرف یک معامله نیست... یا معاهده بلکه چیزی است در حدود رابطه ارباب و بنده... همان که شما می‌گویید نئوکولونیتالیسم» (آل احمد، ۱۳۴۶: ۱۷).

### نزدیک شدن انسان مصری و ایرانی به غرب از نظر منفلوطی و آل احمد

منفلوطی معتقد است که انسان مصری با نزدیک شدن به غرب همانا به مرگ نزدیک

می شود و جهانی به این بزرگی را برای خود تنگ و تاریک کرده، امید پیشرفت و تعالی را از خود سلب می کند. «إِنَّ خَطْوَةَ وَاحِدَةٍ يَخْطُوهَا الْمِصْرِيُّ إِلَى الْعَرَبِ تُدْنِي إِلَيْهِ أَجَلَهُ وَ تُدْنِيهِ مِنْ مَهْمَى سَحِيقٍ يُقْبَرُ فِيهِ قَبْرًا لِحَيَاةٍ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» (منفلوطی، ۱۹۹۱: ۸۹). «همانا گامی را که یک مصری به سوی غرب می دارد عجلش را نزدیک تر می کند و او را به فضایی دور می برد که قبری در آن است که بعد از آن تا روز قیامت هیچ حیاتی برای او نخواهد بود».

منفلوطی معتقد است که ملت مصر در تقلید از تمدن غرب افراط کرده و راه را اشتباه رفته است و مانند آنها کفر ورزیده و در فسخ و فجور غوطه ور است. حرف وی این است که مردم مصر و سردمداران غرب، رذائل و فسادش را می بینند و چشم و گوش بسته محو آن شده و تمدن غنی و دین با عظمت خود را فراموش کرده اند و از افعال منع شده دین خود به راحتی سر باز می زنند.

از آنجا که غرب در نظر جلال جا و مکان خاصی نیست، می توان گفت که وی معتقد است از زمان فرار ما از هند مادر، ما در دام غرب افتاده ایم. او باعث تمام هجوم ها و تهدیدها به جامعه خود را غرب می داند. حتی حمله مغولان و عثمانی ها را؛ اما در این بین ورود اسلام به پهنه سرزمین و آداب و رسوم ما را یک موهبت می شمارد. وی عقیده دارد که در این سه قرن اخیر بلایی به جان ملت ما افتاده که به جای رقابت با غرب که در گذشته داشتند یا حتی حسادت و کینه ورزی به غرب، یا تکفیر غرب بر غریبان به خاطر جنگ و توهیناتی که به مقدسات ما روا می داشتند، ما با نزدیک تر شدن به آن ها و تاثیر پذیری از فرهنگ شان و نیز تقلید کورکورانه و بی خردانه از مظاهر غربی، دیگر عزت و احترامی برای خود قائل نیستیم و از اوج سروری به ذلت بردگی رسیده ایم. تا جایی که «تفت را می برند چون حق شان است و چون ما عرضه نداریم، سیاست مان را می گردانند؛ چون ما خودمان دست بسته ایم» (آل احمد، ۱۳۸۶: ۴۶).

## غرب‌زدگی مساوی با اشاعه بی‌دینی و وطن‌فروشی

از نظر *منفلوطی* یکی از عوامل اشاعه بی‌دینی و وطن‌فروشی در مصر، احداث مدارس بلاد غربی در مصر و تحصیل فرزندان مصری در این مدارس است. او معتقد است که این مدارس مادی محض هستند و هیچ ربطی به دین ندارند. او استقبال آموزش رقص‌های غربی، جشن گرفتن در روزهای یکشنبه و آغاز سال میلادی و روی آوردن به تجملات غیرضروری را، که روز به روز زیادتر می‌شود، نتیجه همین مدارس غربی می‌داند. البته چنین افرادی که دست‌پرورده اینگونه مدارس و مناسبات رفتاری باشند، دیگر حب دین و حب وطن برایشان معنا و مفهومی ندارد و به راحتی به آنها پشت می‌کنند.

*جلال* مانند *منفلوطی* حرف‌هایش را بین رمان‌هایش بیان می‌کند؛ آنجا که می‌خواهد حرف دلش را درباره چیزی که آزارش می‌دهد بگوید، مکان و زمان به وی اجازه نمی‌دهد. ولی دست او در داستان‌هایش باز است؛ مثلاً آنجا که می‌گوید: «جای معلم‌های پیر پاتال زمان ما عجب خالی بود! چه آدم‌هایی بودند! چه شخصیت‌های بی‌نام و نشانی... و اینها چه جوان‌های چلفته‌ای! چه مقلدهای بی‌دردسری برای فرنگی‌مآبی!» (آل احمد، ۱۳۸۳: ۷۱).

از نظر *جلال*، ایران غرب‌زده مثل خانه دزدزده است که صاحب خانه اموال دزدی را هیچ وقت نمی‌تواند بیابد یا دوباره جایگزین کند و حتی دیگر رمقی برای وی نمانده که دنبال دزد بگردد. *آل احمد* معتقد است که غرب آنچنان در جماعت ایرانی رخنه کرده که او دیگر خود را نمی‌شناسد. نه اعتقادی برایش مانده، نه دین و مسلک و مرامی. برای انسان غرب‌زده ایرانی مسجد و کلوپ، و نماز و قمار فرقی ندارد؛ چنین فردی تبدیل به یک تماشاچی تمام‌عیار شده و به مملکت و نسبت به دین و فرهنگ بی‌اعتنا. به تبع، کاری هم برای نجات کشورش انجام نمی‌دهد. *جلال* نیز همه اینها را متوجه آموزش و پرورش وابسته به غرب ما می‌داند. در مدرسی که درست کرده‌اند از ادبیات و فرهنگ گذشته ما و فلسفه اخلاقیات اثری نیست و این مدارس نتوانسته‌اند میان دیروز و فردای جامعه ما و میان خانه و مدرسه ما

آشتی برقرار کنند. وی بدبینی خویش را از دستگاه آموزش و پرورش با زبان یک پسر جوان اینگونه بیان می‌کند: «چرا پسرش که پارسال تصدیق کلاس ششم را گرفته بود بلد نبود قرآن بخواند و بدتر از همه این بود که هر وقت به مدرسه‌اش شکایتی کرده بود با پروری تمام اینگونه جواب شنیده بود: ای آقا، چه اصراری دارید!... کی دیگر این روزها به فکر این حرف‌هاست» (همان، ۱۳۸۴: ۵۸).

### هجوم تمدن غرب به خانواده

به نظر منفلوطی جامعه مصر تا قبل از ورود تمدن غربی دارای خانواده‌ای منسجم و متحد بود که با هجوم تمدن غربی، خانواده‌های مصری از هم دور شدند و زندگی آنها سرد و بی‌روح شد. با ورود غرب، علوم و معارف و اختراعاتش بر مصریان سایه افکند. آن آراستگی‌های ظاهری، زندگی‌های فردی محض؛ تا جایی که دو برادر از هم بی‌خبرند؛ زن و مرد متنفر؛ فرزندان نسبت به پدر و مادرشان گستاخ؛ پدر نسبت به فرزندانش بی‌اعتنا و حریم مقدس خانه دیگر مقدس نیست. منفلوطی در کتاب «النظرات» خویش مقایسه‌ای بین خانواده مصری قبل از ورود غرب و بعد از غرب‌زدگی دارد: «فَكَانَتِ الْأُسْرَةُ الْوَاحِدَةَ أَشْبَهُ شَيْئِي بِالْمَمْلَكَةِ الدِّسْتُورِيَّةِ الْمُنْظَمَةِ يُدَبِّرُهَا عَقْلٌ وَاحِدٌ فِي جُسُومٍ كَثِيرَةٍ مُتَّفِقَةٍ فِي الرَّأْيِ، وَ الدِّينِ وَ الْمَذْهَبِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْعَادَاتِ... [بَعْدَ وُرُودِ الْغَرْبِ] كَأَنَّ سَاحَةَ الْمَنْزِلِ سَاحَةُ الْحَرْبِ» (منفلوطی، ۱۹۹۱ الف: ۲۳۶). «یک خانواده شبیه‌ترین چیز به یک مملکت با قانون اساسی منظم است که یک عقل در جسم‌های بسیار هم عقیده‌اند و آن را اداره می‌کنند و دین، مذهب، اخلاق و عادت‌ها... بعد از غرب‌زدگی، گویی که میدان خانه تبدیل به میدان جنگ شده است».

آل احمد عقیده دارد که افکار و ایده‌های غرب، جامعه و خانواده ایرانی را مسخ کرده و ما دچار بحران هویت شده‌ایم و این زندگی غرب‌زده‌ای که الان داریم خیلی کم به زندگی



قبل از غرب‌زدگی ما شبیه است. در آن موقع پدر خانواده تمام هم و غمش این بود که غذای حلال سر سفره خانواده‌اش بگذارد و از حریم خانواده در هر شرایطی حفاظت کند. زن نیز اساس خانواده بود؛ عفت و شرافتش نیز حافظ محیط داخلی و آبروی بیرونی خانواده؛ اما حالا با تقلید از غرب: «زندگی ما خالی از اصالت و رنگ و محل؛ خالی از صمیمیت و پر از نادانی و پر مدعایی و ندانم‌کاری؛ و همه چیزش در هم است» (آل احمد، ۱۳۷۲: ۳۸).

جلال می‌گوید که خانواده‌های ما در اثر هجوم غرب دیگر شبیه خودمان نیست. خانواده‌های ما منزل‌شان را مانند آن‌ها می‌چینند و مانند آن‌ها می‌پوشند و می‌خورند؛ حتی از مجله و مطبوعاتی استفاده می‌کنند که بیشتر رنگ و بوی غربی داشته باشد. در چنین وضعی فرهنگ خویش را در پی فرهنگی‌مآبی می‌بازند و بی‌هویت می‌شوند.

### نفوذ غرب در جامعه روستایی

منفلوطی معتقد است که غرب از تمام نفوذهای داخل جامعه مصر رخنه کرده که شاید جامعه مصر به این امر وقوف نداشته باشد. یکی از آن‌ها تحول زندگی روستاییان و کشاورزان در اثر غرب‌زدگی است؛ زیرا قبل از ورود غربیان، روستاییان زندگی صمیمی و پاکی داشتند و بسیار بی‌نیاز بودند؛ اما با ورود این فرهنگ منحط دیگر اموال لوکس در نظر همین روستاییان ساده‌زیست به یک ضرورت و نیازمندی تبدیل شده؛ همچنین علت جنگ‌های داخلی، که بیشتر سربازانش از روستاییان هستند، غرب و دخالت‌های آن است. این سربازان روستایی وقتی از جنگ برگشتند آن صداقت و یکدلی گذشته در وجودشان نبود؛ در عوض افکار و عادات تازه‌ای را با خود به محل زندگی‌شان آوردند... که همه این عوامل پایه‌های اخلاق را سست کرده، از عادات اصیل جامعه تخطی کرد و باعث هتک حرمت اجتماعی شد.

از نظر جلال نفوذ غرب به روستاها جنبه‌های مختلفی دارد. او معتقد است که غرب،



روستاهای ما را دگرگون کرده و با ورود مظاهرش به روستاها، آن‌ها نه تنها از وظایف خود (تولید محصولات مورد نیاز کشور و ارتقای زندگی خویش) در مانده‌اند، بلکه پایشان به شهرنشینی نیز باز شده و این وضع به سود هرچه بیشتر غرب تمام شده که هرچه بیشتر به مواد خام ما دست پیدا کند و مصنوعات خود را به خورد جامعه ما بدهد. «تنها چیزی که از دنیای غرب به این روستاها نفوذ کرده است، سربازگیری است و "ترانزیستور" و همین دو، خود بدتر از دینامیت اثر می‌کند» (همان، ۱۳۸۶: ۷۸).

ضربه مهلک‌تر دیگر بر پیکر روستاها تقسیم املاک است. آن‌ها با این روش، خرده‌مالکی را گسترش داده و قدرت عمل هر کاری را از روستاها سلب کرده‌اند و همچنین انسجام مورد نیاز تولید را نیز از بین برده‌اند.

### زن از نگاه منفلوطی و آل احمد

نظر منفلوطی درباره زن با توجه به محیط اجتماعی خود، بیان معضلات و مشکلات و نشان دادن راه درمان و اصلاح است. او معتقد بود که زن مصری همیشه به یک مرد وابسته است؛ زیرا وی مطاع و کالایی ندارد که به وسیله آن بدون نیاز مرد ارتزاق کند و به همین خاطر مهربانی مرد نسبت به وی مانند مهربانی ارباب نسبت به بنده خویش است. «إِنَّ الْمَرْأَةَ الْمُصْرِيَّةَ شَقِيَّةٌ بَائِسَةٌ وَ لَا سَبَبَ لِشَقَائِهَا وَ بَوْسِهَا إِلَّا جَهْلُهَا وَ ضَعْفُ مَدَارِكِهَا إِنَّهَا لَا تُحْسِنُ عَمَلًا، وَ لَا تَعْرِفُ بَابَ مُرْتَقٍ» (منفلوطی، ۱۹۹۱: ۱۳۰). زن مصری موجودی بدبخت و بیچاره است و تنها علت بدبختی و بیچارگی‌اش نادانی و ضعف ادراکش است. او کاری را بلد نیست و راه‌های کسب روزی را نمی‌داند. برخلاف جوامع غربی منفلوطی به عدالت بین زن و مرد معتقد است نه به مساوات؛ او تفاوت‌های بین این دو جنس را خوب درک می‌کند و برای هر دو شأن و منزلت در خور خودشان قائل است.

منفلوطی به مصریان توصیه می‌کند که اول به زنان مصری آموزش بدهند تا از آن‌ها

مدرسه‌ای برای آموزش فرزندان‌شان قبل از مدرسه بسازند؛ زیرا یک زن تحصیل کرده می‌تواند در اتاقش، آینده بزرگی را برای وطنش رقم بزند.

زن به عنوان یک پدیده اجتماعی در داخل ایران هم‌زمان با انقلاب مشروطه به ادبیات راه می‌یابد. در این دوران زن دستاویزی برای نوشتن بود. از محرومیت‌ها، نداشتن آزادی و نداشتن حق رأی و امثال آن؛ اما جلال در آثارش چهره واقعی زنان جامعه خود را به تصویر می‌کشد. زنان بسیار محروم و مظلومی که حقی از جامعه و زندگی ندارند؛ مثلاً «در بچه مردم» زن از طبیعی‌ترین حق خود، که مادر بودن هست، می‌گذرد تا بتواند به زندگی‌اش در خانه شوهر دوم ادامه دهد. «... شوهرم حاضر نبود مرا با بچه مردم نگه دارد. بچه که مال خودش نبود. ناچار بودم بچه را یک جوری سر به نیست کنم» (آل احمد، ۱۳۴۹: ۱۷).

اغلب در داستان‌های جلال، زنان آرزوهای بلندبالایی ندارند. خواسته‌هایشان مانند خودشان حقیر است. این زنان از سر ناتوانی و کم‌دانشی برای بازشدن مشکلات‌شان به جادو، طلسم، نذ و دعا چنگ می‌زنند. این زنان یا از دست پدر کتک می‌خورند یا از دست شوهر، یا از نیش زبان مادرشوهر در عذابند. آن‌ها در این دنیا نه تنها از جنس مخالف آزار و اذیت می‌بینند، بلکه از طرف هم‌جنسان خویش نیز مصیبت می‌بینند؛ مثلاً زنی که به خاطر داشتن هوو، جان به لب شده، با طلسم یا سم‌نویزان می‌خواهد شوهرش را، که تمام زندگی یک زن در آن جامعه هست، از چنگ هوویش در بیاورد؛ اما دسته دیگر زنانی هستند نجیب و باایمان و هنرمند. «زن میرزا اسدالله، اسمش زرین‌تاج خانم بود. از آن زن‌های کدبانو که از هر انگشت‌شان هنر می‌ریزد و یک تنه، یک اردو را نهار می‌دهد» (همان: ۲۰).

اما در داستان‌های آل/احمد زنان اندکی را می‌بینیم که مسخ تمدن غرب شده و دغدغه‌ای جز رسیدن به ظاهر خود و به دست آوردن شوهر ایده‌آل ندارند. این زنان خود را به چاقوی جراحی می‌سپارند تا بینی‌شان عمل شود و از موهبت خنده و اخم خود را محروم می‌کنند تا مبادا چین و چروکی بر چهره‌شان بنشیند. نمونه زن متجدد و فرهنگی‌مآب را در کتاب

«شوهر آمریکایی» می‌توان یافت که از اعتقاد و فرهنگ خود بریده و به امید سرابی جلای وطن کرده و در این قمار، زندگی‌اش را باخته است. «همان شب اول از من خواستگاری کرد... پاپا که از همان شب اول راضی بود. خودش بهم گفته بود که مواظب باش دختر جان! هزارتا یکی دخترها زن آمریکایی نمی‌شوند... همه دخترها آرزویش را می‌کردند» (همان، ۱۳۵۰: ۷۲).

### هجوم فرهنگ غربی به حجاب زنان مصری و ایرانی

منفلوطی در داستان کوتاه «الحجاب» در کتاب «العبرات» در مورد دفاع از حجاب و عفت واقعیت تلخی از جامعه و مرد غرب‌زده مصری بیان می‌کند که می‌تواند قلب هر مسلمان معتقدی را به درد آورد. او می‌گوید که اگر به خاطر این طرز فکر، مسلمانی جان دهد، رواست. «فلانی به اروپا سفر کرد و چند سالی را آنجا زندگی کرد... [او درباره زنش می‌گوید:] تمام شب از این زن [با حجاب] در رنج و عذاب بودم... من در زندگی تنها یک آرزو دارم و آن این که شب از خواب بیدار شوم، صبح ببینم که زخم برقع و مقنعه از چهره‌اش برداشته است» (منفلوطی، ۱۹۹۱: ۴۹).

آنگاه منفلوطی تأسف خود را از این گونه استحاله فرهنگی ابراز می‌دارد که می‌شود باور کرد یک مرد مسلمان در جامعه اسلامی آنچنان خودباخته و کافر شود که بی‌عفتی و بی‌حجابی را مایه افتخار خود بداند؟! «یکی از مظاهر تجدد و نوع‌گرایی در زندگی اجتماعی مردم، ایجاد تحول و دگرگونی در نحوه لباس پوشیدن مردم در بعضی از محافل بود» (عبدالجلیل، ۱۳۷۶: ۲۶۹).

از جمله چیزهایی که غرب و سردمدارانش برای پیشبرد مقاصد شوم خود از جوامع اسلامی در نظر گرفتند، حذف حجاب و پوشش زنان مسلمان است و نخستین حربه برای انجام این کار براندازی حجاب تحت لوای آزادی زن بود که جلال به اعتراض در این باره

می‌نویسد: «از واجبات غرب‌زدگی یا مستلزمات آن، آزادی دادن به زنان است... به زن تنها، اجازه تظاهر در اجتماع را داده‌ایم... یعنی زن را که حافظ سنت و خانواده و نسل و خون است به ولنگاری کشیده‌ایم، به کوچه آورده‌ایم، به خودنمایی و بی‌بندوباری واداشته‌ایم» (آل احمد، ۱۳۸۶: ۸۹).

### لزوم تصفیه دستاوردهای غربی

منفلوطی معتقد است که هر چیزی که از غرب می‌رسد باید تصفیه شود تا بتوان از خوبی‌های آن استفاده کرد. وی با توجه به پیشه خود، که نویسندگی است، خیلی خوب از تصفیه ادبیات برمی‌آید و آن‌ها را در خدمت به جوانان مملکت خود به کار می‌برد؛ مثلاً «فی سبیل التاج» در اصل یک نمایشنامه فرانسوی است و او آن را به رمانی تبدیل می‌کند که در جای جای این اثر، خواننده را به وطن‌پرستی و وفاداری و جان دادن در راه آن دعوت می‌کند. او هیچگاه در ترجمه‌هایش هدف اجتماعی را از نظر دور نداشته است. «فَتَيَّ تَعَارَضَتْ فِي نَفْسِهِ عَاطِفَتَانِ قَوِيَتَانِ: حُبُّ الْأُسْرَةِ وَ حُبُّ الْوَطَنِ، فَضَحَّى بِالْأُولَى فِدَاءً لِلثَّانِيَةِ، ثُمَّ ضَحَّى بِحَيَاتِهِ فِدَاءً لِشَرَفِ الْأُسْرَةِ» (منفلوطی، ۱۹۸۲: ۱۱). جوانی که خودش را بین دو عاطفه قوی می‌دید: حب خانواده و حب وطن، پس اولی را فدای دومی کرد. سپس زندگی‌اش را فدای شرف خانواده کرد. منفلوطی معتقد است این جوان جسمش را کشت ولی روحش را در سینه جان‌های ماندگار به ثبت رسانید.

منفلوطی تا آنجا دستاوردهای غربی را می‌پذیرد که منافاتی با اسلام و مناسبات اسلامی نداشته باشد.

جلال آل احمد در تحلیل‌های خود غرب‌زدگی را نوعی مرض، نظیر سن‌زدگی، وبازدگی و یا به قول آلبر کامو، طاعون می‌داند؛ اما در عین این موضع‌گیری‌های سخت، او نیز مانند منفلوطی، اعتقاد دارد که همه دستاوردهای غرب بد و مضر نیست. ما نیز باید در مواجهه با

غرب، در صدد اخذ عناصر مفید تمدن غرب، مثل: ماشین، تکنولوژی، علوم تجربی، فناوری و دموکراسی بنیادین به صورت اصولی، باشیم و بقیه مواردی را که دردی از ما دوا نمی‌کند بلکه باعث تخریب جامعه و فرهنگ ما می‌شود رها کنیم.

### وجه اشتراک منفلوطی و جلال آل احمد

این دو نویسنده بزرگوار از خیلی جهات با هم اشتراک داشتند. اول از همه از نظر وضعیت خانوادگی؛ هر دو از خانواده روحانیت و سادات و اولاد پیغمبر بودند و در دورانی پا به عرصه خاکی نهادند که کشور عزیزشان را لگدکوب اقدام بیگانگان یافتند. به همین خاطر این دو نویسنده متعهد کوشیدند تا با سلاح قلم‌شان کشور خویش را از چنگال بیگانه نجات دهند. «قلم این روزها برای ما شده یک سلاح، و با تفنگ اگر بازی کنیم بچه همسایه هم که به تیر اتفاقی‌اش مجروح نشود، کفترهای همسایه که پر خواهند کشید... و بریده باد این دست اگر نداند که این سلاح را کجا به کار باید برد» (آل احمد، ۱۳۴۶: ۱۱).

این رمان نویس‌های برجسته، برای این که مخالفت خود را از وضعیت حاکم بر جامعه خود اظهار کنند جذب گروه و حزبی شدند تا با همکاری دیگر هموطنان راه چاره‌ای بیندیشند. منفلوطی از آنجا که شاگرد محمد عبده بود جذب حزب الأُمَّة شد. «حزب الأُمَّة را پیروان شیخ محمد عبده تاسیس کرده بودند» (زرکلی، ۱۹۸۶: ۲۳۸).

جلال در عرض چند سال و با روبرو شدن با واقعیت‌های جامعه خویش و درک علل تشکیل احزاب مختلف، از هر حزب و گروهی برید و به سوی دین و مذهب برگشت و مانند منفلوطی، راه نجات را به جوانان مملکت نشان داد. او از سال ۱۳۴۱ به بعد این بازگشت به آغوش پرمهر فرهنگ، مذهب و سنت‌های ایرانی را آشکارا و بی‌پروا در کتاب‌هایش نمایان می‌کند.

اما از آخرین اشتراکات جلال و منفلوطی! بازی روزگار است که همیشه به مراد نیست.

منفلوطی و جلال بی‌آنکه کشور خود را آزاد و مستقل از سلطه غرب و بیگانگان ببینند دار فانی را وداع گفتند.

### تفاوت‌های منفلوطی و جلال آل احمد

منفلوطی غرب را به معنی اخص کلمه، یعنی ممالک غربی، مثل انگلیس و فرانسه می‌داند، که به جامعه مصری زمان او تسلط پیدا کرده بودند و حکومت‌های کشورش را دست نشانده خویش ساخته بودند و با مظاهر مضر این غرب به مبارزه برمی‌خیزد. اما آل احمد هر ایده و فکر هر کشور و قدرتی را که بخواهد فرهنگ، ادب، مذهب و رسوم اسلامی و ایرانی را تحت شعاع قرار دهد، غرب می‌شمارد.

منفلوطی از ابتدای نویسندگی و مبارزاتش در لوای مذهب و دین بود. وی آنقدر بر دفاع از اسلام، دین و اخلاق تکیه داشت که بعضی‌ها این فعل او را تعصب وی نسبت به اسلام نامیدند؛ اما جلال بعد از فراز و نشیب‌های زیاد در زمینه دین و مذهب به یقین می‌رسد و به این که فرهنگ تنها دریچه‌ای است که می‌شود در چهارچوب آن راهکارهایی برای نجات ملت خویش پیدا کرد.

### منفلوطی از دیدگاه دیگران

منفلوطی از جمله نویسندگانی است که آثارش مورد توجه نویسندگان و متفکران داخلی و خارجی قرار گرفته است و به تبع نظرات گوناگونی نیز که پیرامون آنها بیان شده ما چند نمونه را بیان می‌کنیم. «شک نیست که منفلوطی اسلوب خود را در نثر دوره عباسی یافت. او زیبایی نثر خود را از عبارات مطرد بن مقفع و موسیقی کلام خویش را از عبدالحمید و روانی نثرش را از جاحظ اقتباس کرده بود. از این رو که نوشته‌های او با وجود برخی از لغزش‌ها، در خواننده اثری عمیق دارد و علیه کسانی که نثر عربی را به جمود متهم می‌کنند، برهانی

قاطع است. نثر منفلوطی مدت‌ها سرمشق جوانانی بود که می‌خواستند در شمار نویسندگان درآیند. آری او در نویسندگی باب نوینی را گشود» (الفاخوری، ۱۳۷۴: ۷۶۸).

## جلال از دیدگاه دیگران

سیمین دانشور درباره نوشته‌های همسرش می‌گوید:

«مواد خام نوشته‌هایش مردماند و زندگی؛ در حقیقت آنچه را که می‌نویسد زندگی کرده است یا می‌کند و به هر جهت شخصاً آزموده یا می‌آزماید... زنان و مردان دید و بازدید، سه تار، زن زیادی، مدیر مدرسه غالباً حی و حاضرند و بیشترشان از این که قهرمان‌های داستان‌های جلال واقع شده‌اند روح‌شان بی‌اطلاع است» (دانشور، ۱۳۷۱: ۱۰ و ۹).

نظر دیگر در مورد او: «هرچه به قصه‌های پایانی آل احمد نزدیک می‌شویم او قصد سیاسی و اجتماعی مشخص‌تری برای نگارش داستان‌هایش برمی‌شمارد» (شیخ رضایی، ۱۳۸۱: ۵۹).

## نتیجه

از بررسی آثار منفلوطی با آل احمد، این طور استنباط می‌شود که این دو نویسنده مسلمان متفکر، از جهاتی نظریات تقریباً مشابه‌ای داشتند. هر دو نجات و ارتقای ملتشان را در گرو بازگشت به دین اسلام می‌دانستند و هر دو غرب‌زدگی را علت اصلی انحطاط و از هم گسیختگی این دو کشور تشخیص دادند. در این بین زبان جلال آل احمد صریح‌تر و برنده‌تر است تا مصطفی لطفی منفلوطی؛ جلال شلاقی و تلگرافی سخنش را بیان می‌کند و جذابیت داستان‌هایش به گونه‌ای است که خواننده را وادار می‌کند بدون فوت وقت مطالبش را تا به آخر بخواند؛ اما منفلوطی با آن روحیه لطیف و سرشار از عاطفه‌اش سخنان خویش را در لفافهٔ رمان‌های رمانتیکش بیان می‌کند.



### کتابنامه

- آل احمد، جلال. (۱۳۴۶). کارنامه سه ساله، تهران: زمان.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۴۹). سه تار، تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۲). در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۴). جلال جاودانه، گردآوری عبدالرضا جعفری، تهران: تنویر.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۶). غرب زدگی، تهران: فردوس.
- دانشور، سیمین. (۱۳۷۱). غروب جلال، قم: خرم.
- زرکلی، خیرالدین. (۱۹۸۶). الاعلام، بیروت: دارالعلم.
- زیدان، جرجی. (۱۹۸۳). تاریخ آداب الغه العربیه، دارالمکتبه الحیاه.
- شورل، ایو. (۱۳۸۶). ادبیات تطبیقی، ترجمه طهمورث ساجدی، تهران: امیرکبیر.
- شیخ رضایی، حسین. (۱۳۸۱). نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های جلال آل احمد، تهران: روزگار.
- عبدالجلیل، ج، م. (۱۳۶۳). تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرنش، تهران: امیرکبیر.
- فاخوری، حنا. (۱۳۷۴). تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمجید آیتی، تهران: توس.
- ممتحن، مهدی و حسین محمدیان و محمدمامین رودینی. (۱۳۸۹). «دین در اندیشه جواهری و شهریار»، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. س ۴، ش ۱۵.
- منفلوطی، مصطفی لطفی. (۱۹۹۱ الف). النظرات، بیروت: مکتبه اللبنان.
- \_\_\_\_\_ . (۱۹۹۱ ب). العبرات، بیروت: مکتبه اللبنان.